



پادشاهی خدا به کودکان هم تعلق دارد

(برنامه شاگردسازی کودکان)

درس ۶

بنای برج بابل: خطرات غرور



درس ۶: بنای برج بابل: خطرات غرور

پیشگفتار

اگر نگاهی به اطراف خود بیندازید، چه می‌بینید؟ آیا می‌توانید روابطی را ببینید که در حال از هم پاشیدن هستند؛ چون یک نفر اصرار دارد بگوید که حق با اوست و دیگری کاملاً در اشتباه است؟ یا کسانی را که برای تغییر دادن اطرافیانشان، نظرات خود را به آنها تحمیل می‌کنند؟ یا خانواده‌ها یا حتی اعضای کلیسایی که به خاطر عدم احترام گذاشتن و پذیرش تفاوت‌های یکدیگر، نمی‌توانند با هم جمع شوند؟ یا افرادی که دائماً در تلاشند تا کسانی را که دوست ندارند؛ یا با آنها مخالفند، تحقیر کنند؟ حتی شاید کسانی که فقیران و درماندگان را مسخره می‌کنند، چون این تصور را دارند که آنها به خاطر اشتباه خودشان در این جایگاه هستند.

ظاهراً به هر طرف که نگاه می‌کنیم، درد و عدم اتحاد زیادی را می‌بینیم. به نظر شما چرا این چیزها اتفاق می‌افتند؟ آیا ممکن است به خاطر غرور باشد؟ اینکه خود را برتر از دیگران می‌دانیم؟ نظرات ما برتر است و راه‌های ما بهترین هستند؟ قطعاً همین‌طور است. غرور «ویرانگر» است! روابط را از بین می‌برد، نزاع و کشمکش ایجاد می‌کند و حتی اجازه نمی‌دهد که از فقیران و درماندگانی که در اطرافمان هستند، مراقبت کنیم. در هر صورت، هیچ چیز مثبتی ندارد. فقط منفی است. غرور باعث می‌شود که فقط بر خودمان تمرکز و به خودمان فکر کنیم و همان‌طور که خدا در کلامش می‌فرماید، این باعث نابودی ما می‌شود.

در سراسر کتاب مقدس، وقتی خدا افراد مغرور را می‌بیند، با محبتش آنها را تأدیب می‌کند، همان‌طور که قوم بابل را تأدیب کرد. آنها بسیار مغرور بودند و می‌خواستند برج بزرگی بسازند که به آسمان‌ها برسد تا به دیگران فخرفروشی کنند. در مقابل، خدا به هر یک از آنها زبان کاملاً متفاوتی داد که باعث سردرگمی



زیادی شد و آنها در سراسر کره زمین پراکنده شدند. او آنها را فروتن کرد، چیزی که کاملاً مخالف غرور است. فروتنی، جایگاهی است که در آن متواضع و افتاده شده، دیگر خود را بهتر از اطرافیانمان نمی‌دانیم! مخصوصاً خود را بهتر از خدا نمی‌دانیم!

در این داستان، آشکارا می‌بینیم که خدا چگونه با غرور برخورد می‌کند. او با یافتن راه‌هایی برای فروتن ساختن ما، با غرور برخورد می‌کند. آیا تا به حال چنین تجربه‌ای را داشته‌اید؟ این اتفاق، بسیار دشوار و در عین حال، بسیار ضروری است؛ چون هدف خدا این است که ما را شکل دهد و فرزند ارزشمند خود بسازد. این بخشی مهم و حیاتی در رشد روحانی ماست. خدا با شخص مغرور مخالفت می‌کند، اما لطفش را شامل حال فروتنان می‌سازد. او می‌خواهد ما فروتن باشیم و نمونه‌ای از خدا را به دیگران نشان بدهیم. خدا هر کاری می‌کند تا ما را به این جایگاه برساند. او که پدر ماست، ما را دوست دارد و بهترین چیزها را برای ما می‌خواهد.

پس بیایید دربارهٔ تجربهٔ قوم بابل به فرزندانمان تعلیم دهیم. در اینجا، آنها هم با واکنش خدا در برابر غرور آشنا می‌شوند، هم می‌آموزند که چگونه زبان‌های دنیا به وجود آمدند. همچنین، به ویژگی‌هایی از خدا پی می‌برند که او از ما می‌خواهد در آنها برای کودکان الگو باشیم. بیایید از همان سنین کودکی به آنها کمک کنیم که غروری که فقط آسیب می‌رساند را از خود دور کرده، فروتنی را بپذیرند که لطف خدا و انسان را شامل حالشان می‌کند. آیا تا به حال شخص مغروری را دیده‌اید که دیگران از همنشینی با او لذت ببرند؟ قطعاً چنین چیزی را ندیده‌اید.



نگاهی به کتاب مقدس:

پیدایش ۱۱:۹-۱

آیه کلیدی:

یعقوب ۴:۶، «خدا در برابر متکبران [مغروران] می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد.»



مفهوم کلیدی:

خدا به کسانی که مغرورند، پاداش نمی دهد، بلکه لطفش شامل فروتنان می شود. بنابراین، ما باید غرور خود را به خدا تسلیم کرده، تلاش کنیم فروتن شویم تا لطف او شامل حال ما شود.



اهداف درس (دانستن، احساس کردن، انجام دادن)

- ۱- بدانند که قبل از بابل، همه به یک زبان صحبت می کردند، اما به خاطر غرور انسان ها در بنای برجی که می خواستند توسط آن مهم شمرده شده و خودنمایی کنند، خدا زبان های مختلف را پدید آورد و به این ترتیب، آنها در سراسر زمین پراکنده شدند.
- ۲- احساس کنند که غرور اشتباه و ویرانگر است، اما فروتنی خوب است و لطف خدا را شامل حالشان می سازد.
- ۳- راه هایی را برای جلال دادن خدا تشخیص داده و فروتنی را در زندگی خود به کار ببرند.

وسایل مورد نیاز:

- کتاب مقدس
- کیسه / سبد هدایا
- سرودهای پرستشی کودکان
- کارت‌های تصویری داستان برج بابل
- تخته سفید (وایت بُرد) یا کاغذ، ماژیک
- بلوک‌های خانه‌سازی یا وسایل دیگر برای خانه‌سازی، زمان‌سنج
- کاغذ رنگی، مقوای سفید، چسب، قیچی و مدادهای رنگی
- برگه نمایش و افرادی برای اجرای نمایش
- آجرهای خانه‌سازی یا فیلمی برای نشان دادن خانه‌سازی با آجر

خوشامدگویی:

- سرود خوشامدگویی
- خوراکی: خوراکی‌هایی را به بچه‌ها بدهید که نیاز به تمیزکاری بعد از خوردن نداشته باشند.
- مانند آب‌میوه و بیسکویت. زمانی را برای خوردن خوراکی‌ها تعیین کنید: مثلاً ۱۰ دقیقه.
- زمان گفت‌وگو: با بچه‌ها درباره هفته‌ای که داشتند صحبت کنید. از آنها بپرسید چه کارهایی کردند، چه احساسی داشتند و... نشان دهید که به آنها اهمیت می‌دهید.
- در مورد درس هفته گذشته از آنها سؤال کنید.

پرستش و هدیه:

- سرودهایی درباره فروتنی، خدمت به دیگران و بدبودن غرور
- جمع‌آوری هدیه بچه‌ها (به یک سبد یا کیسه برای جمع‌آوری هدایا نیاز دارید. به آنها بگویید که این هدایا را به عنوان پرستشی برای خدا جمع‌آوری و از آن برای کمک به دیگران استفاده می‌کنید).



برج بابل

داستان	داستان
برج بلند و بالا	برج بلند و بالا
اونهایی که مغرور شدند	اونهایی که مغرور شدند
اما خدا نگذاشت اونها	اما خدا نگذاشت اونها
غرور و خودستایی	غرور و خودستایی
فروتن ساختن ما	فروتن ساختن ما
نقشه خدا واسه ما	نقشه خدا واسه ما
اطاعت از خداوند	اطاعت از خداوند



دعا برای درس:

درس را با دعا شروع کنید. خدا را به خاطر احساس خوشحالی‌ای که از موفقیت‌مان در کار گرفته‌ایم، شکر کنیم. از خدا بخواهیم به ما کمک کند تا از انجام کارها خوشحال باشیم، اما مغرور نشویم، چون باعث می‌شود که موفقیت‌های ما مهم‌تر از خدا و دیگران شود. از خدا بخواهیم به ما کمک کند تا یاد بگیریم در حالی که به رابطه خود با خدا ادامه می‌دهیم، فروتن باشیم و به جای راه‌های انسانی، راه‌های او را یاد بگیریم.



قلاب (جلب توجه آنها)

بگویید: «امروز می‌خوایم خونه بسازیم، اما قبلش باید دو تا تیم تشکیل بدیم (اجازه دهید که خودشان دو تیم تشکیل دهند. اگر مشکلی پیش آمد یا احساس کردید که بچه‌ها به خاطر انتخاب هم‌کلاسی‌هایشان در تشکیل تیم تحقیر می‌شوند، شما این تیم‌ها را تشکیل بدهید. هر تیم ترکیبی است از بچه‌های کوچک‌تر و بزرگ‌تر تا توانایی هر دو تیم یکسان باشد. هر تیم را با یک عدد نام‌گذاری کنید که نشان دهنده آن تیم باشد). حُب، عالی‌ه، فکر کنم که آماده‌ایم (وقتی آنها یا شما این تیم‌ها را تشکیل دادید).»

«حُب، امروز من وسایل خونه‌سازی دارم. به هر تیم، به اندازه مساوی از این وسیله‌ها رو می‌دم (وسایل خانه سازی را توزیع کنید). حالا می‌خوایم یه رقابت کوچیک داشته باشیم. من یه زمانی رو تعیین می‌کنم و توی اون زمان، می‌خوام که هر تیم سعی کنه بلندترین برجی رو که می‌تونه، بسازه. به نظرتون می‌تونین این کار رو انجام بدین؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند). عالی‌ه! خیلی دوست دارم ببینم که اندازه برج‌تون چقدر می‌شه.»

«حُب، آماده‌اید، شروع کنین! (زمان سنج را حداقل برای یک دقیقه تنظیم کنید و تا زمانی که زنگ به صدا در نیامده، اجازه ندهید چیزی بسازند). حُب، حالا بیاین ببینیم که کی بلندترین برج رو ساخته. به نظر می‌رسه که تیم شماره ... بلندترین برج رو ساخته. وای! خیلی خوب شده! از ساختن این برج چه احساسی دارین؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند). مطمئنم که خیلی خوشحالین. هر دو تیم کارشون رو عالی انجام دادن. آفرین به همه!»

«داستان امروز ما هم درباره یه گروه از آدماییه که سعی کردن یه برج بزرگ بسازن. دوست دارین بدونین که نتیجه تلاش‌هاشون چی شد؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند). راستش، این داستان خیلی جالبه و ما خیلی چیزها می‌تونیم ازش یاد بگیریم.»



کتاب (بر اساس درسی از کتاب مقدس)

بگویید: «آیا داستان نوح رو از کلاس قبلی یادتون میاد؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) حُب، پس یادتونه که خانواده نوح بعد از اینکه روی کوه آرارات از کشتی خارج شدن، چطوری خدا رو پرستش کردن و بعد، خدا قول داد که دیگه هیچ وقت این طوری روی زمین سیل نفرسته (اجازه دهید که پاسخ دهند). آفرین. اما یه چیزی رو یادتون نیاد، چون دفعه قبل درباره اش صحبت نکردیم: اینکه خدا بهشون گفت با خانواده هاشون روی همه جای زمین زندگی کنن. خدا می خواست که اونا از زمین هایی که بهشون داده بود، لذت ببرن و اون رو با آدم های بیشتری پُر کنن. خدا برای کمک به اونا، فقط یه زبان بهشون داد که با هم صحبت کنن. هنوز هیچ زبان دیگه ای نبود، پس خیلی راحت تر می تونستن با هم کنار بیان و توی کارایی که باید انجام می دادن، پیشرفت کنن.»

«حُب، امروز درباره یه گروه از این آدمای یاد می گیریم که به طرف شرق و به یه دره ای رفتن که اسمش «شِنعار» بود و تصمیم گرفتن که اونجا بمونن و زندگی کنن. اینکه اونا چطوری تصمیم گرفتن زندگی کنن و آخرش چه اتفاقی براشون افتاد. آماده این که با این گروه آشنا بشید؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) عالیه. راستی، اگه می خواین بدونین، این داستان توی کتاب پیدایش و توی قسمت عهد قدیم کتاب مقدسه، مثل بقیه داستانایی که تا حالا با هم خوندیم. اگر من بعداً ازتون پرسیدم، این طوری راحت تر یادتون می مونه، مگه نه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) حُب، حالا آماده ایم که داستان مون رو شروع کنیم.»

«پس این گروه، همون طور که قبلاً گفتم، به قسمت شرقی و به دره ای به نام شِنعار رفتن. اونا سعی می کردن که از خدا اطاعت کنن و برن همه جای زمین زندگی کنن، اما وقتی به دره شِنعار رسیدن، دیدن که اونجا جای خوبیه. پس با زن و بچه هاشون اونجا موندن و دنبال راهی می گشتن که اونجا راحت زندگی کنن.»

«یه روز، بعد از کلی فکر کردن، همشون به هم نگاه کردن و گفتن: "بیاین آجر بسازیم و اونا رو خوب بپزیم (پیدایش ۳: ۱۱)." (تصویر افرادی را که با هم صحبت می کنند، نشان بدهید.) تا حالا دیدین که چطوری آجر می سازن؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) خیلی جالبه که چطور آجرها اونقدر محکم میشن



که همیشه با اونا ساختمون ساخت، مگه نه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) این چیزای ساده، به وسایل خیلی محکمی تبدیل می‌شن (بهتر است که یک آجر ساختمان سازی واقعی بیاورید که به آنها نشان بدهید، یا فیلمی که روش ساخت آن را نشان دهد).

«درحالی‌که اونا این آجرها رو می‌ساختن، دوباره به همدیگه نگاه کردن و گفتن: "بیاین شهری برای خود بسازیم با یه برج که تا به آسمون می‌ره. اون وقت همه به ما نگاه می‌کنن و می‌فهمن که ما چقدر مهم هستیم. به این ترتیب ما می‌تونیم برای همیشه اینجا بمونیم و نمی‌خواد روی همه جای زمین دنبال جا بگردیم (پیدایش ۴:۱۱). وای، اونا به کلی آجر نیاز دارن، مگه نه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) راستی آسمون‌ها چقدر از ما دوزند؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) خیلی دورند، مگه نه؟ به نظرتون چند تا آجر لازم داشتن تا به آسمون‌ها برسن؟ نظرتون چیه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) خُب، حتماً خیلی زیاد، حتی اگه مطمئن نباشیم که واقعاً چند تا آجر لازم داشتن.»

«یه روز وقتی داشتن برجشون رو می‌ساختن (تصویر انسان‌ها را در حال ساختن برج نشان بدهید)، خدا تصمیم گرفت که پایین بیاد و ببینه اونا چی کار می‌کنن. البته خدا می‌تونست ببینه، چون خدا همه جا هست و از همه چیز خبر داره. اما اون روز تصمیم گرفت که پایین بیاد و اونا رو ببینه. خدا برجی رو که می‌ساختن، دید و خیلی از دستشون ناراحت شد. خدا فهمید که اونا این برج رو برای خوشحالی او نمی‌ساختن، بلکه می‌خواستن احساس کنن که مهم هستن و خودنمایی کنن.»

«پس چرا خدا از دستشون ناراحت شد؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) خدا ناراحت شد؛ چون اونا با این رفتارشون نشون دادن که خودشون رو مهم‌تر از رابطه با خدا دونستن. یعنی اونا توی قلبشون غرور داشتن. غرور یعنی اینکه ما فکر کنیم از همه بهتریم و همه کارامون درسته. این آدم‌ها انقدر مغرور بودن که خدا رو فراموش کردن. اونا فراموش کردن که خدا مهم‌تر از خودشونه. اونا فراموش کردن که خدا توی کلامش می‌گه که باید توی همه کارایی که روی زمین انجام می‌دن، خدا رو خوشحال کنن. برای همین بود که خدا ناراحت شد.»

«فکر می‌کنین خدا چی کار کرد؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) خُب، خدا تصمیم گرفت که اونا رو فروتن



کنه. یعنی غرورشون رو کم کنه و کاری کنه که اونا دوباره به خدا و به دیگران فکر کنن. پس خدا گفت که حالا وقتشه زبان‌های بیشتری بیافرینه تا اونا نتونن به راحتی و به سرعت این برج خیلی بلند رو بسازن. و خدا این کار رو کرد.»

«آیا تا حالا زبان دیگه‌ای رو شنیدین؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) آیا تا حالا زبان دیگه‌ای رو یاد گرفتید؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) خُب، این روزها، زبان‌های خیلی خیلی زیادی توی دنیا وجود داره و حالا شما می‌دونین که همه این زبان‌ها از وقتی به وجود اومدن که خدا از دست این گروه از آدم‌ها توی دره شنعار ناراحت شد، آدمایی که می‌خواستن یه برج بزرگ بسازن خودنمایی کنن. خدا کاری کرد که این زبان‌های مختلف به وجود بیاد تا اونا رو فروتن کنه. اونا خیلی مغرور بودند.»

«حالا به نظرتون وقتی همه اونا به زبان‌های مختلف صحبت کردند، چه اتفاقی افتاد؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) تصویر افرادی را که گیج و سرگردان شده‌اند، نشان بدهید. خُب، احتمالاً اونا سعی کردن که مثل قبل به کارشون ادامه بدن و با هم نقشه‌های عالی بکشن. اما حالا، یه چیزی عوض شده بود. اونا نمی‌تونستن حرف دوستا و همسایه‌هاشون رو بفهمن. می‌تونن تصورش رو بکنین؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.)»

«به نظرتون اونا چه احساسی داشتن؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) شرط می‌بندم که احساس کردن چیزی نمی‌فهمن، گیج شدن و شکست خوردن. حتماً براشون خیلی ترسناک و عجیب بوده که تا یه دقیقه پیش می‌تونستن با دوستاشون حرف بزنن، ولی حالا این کلمات عجیب‌غریب از دهنشون بیرون میاد. من اگه بودم حتماً دست‌پاچه می‌شدم، شما چطور؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.)»

«چیزی که ازش مطمئنیم اینه که اونا دیگه نمی‌تونستن برجی رو که تا آسمون می‌رفت تموم کنن؛ چون حالا دیگه زیون همدیگه رو نمی‌فهمیدن. تازه، چطوری می‌تونستن یه جوری کار کنن که خرابکاری نشه و کسی هم زخمی نشه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) این کار تقریباً غیرممکنه و حتماً که خیلی طول می‌کشه. شما دوست دارین این کار رو امتحان کنین؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) باشه، بیاین امتحان کنیم. (وسایل خانه‌سازی در قسمت قلاب این درس می‌باشند.)»



«این وسایل خانه‌سازی‌ای هستند که قبلاً استفاده کردیم. ما می‌خواهیم سعی کنیم که با این وسایل به برج بلند بسازیم. اما این بار، قراره که بقیه بهمون بگن چی کار کنیم. درست مثل کسایی که ساختمونای واقعی رو می‌سازن. اونا باید برنامه‌ کاری‌ای که بهشون داده می‌شه رو انجام بدن تا بتونن با هم کار کنن و تمومش کنن. قبل از اینکه شروع کنیم، یه برنامه‌ کاری خیلی مهم برای هر کدومتون دارم (به هر کدام از بچه‌ها کارهای متفاوتی را محول کنید. مثلاً، یکی نباید صحبت کند و فقط می‌تواند از دست‌هایش برای راهنمایی‌کردن استفاده کند. بچه‌ دیگر می‌تواند صحبت کند، اما با کلمه‌های عجیب‌غریبی که هیچ‌کس آن را درک نمی‌کند. بچه‌ای هم متضاد کلمه‌ مورد نظرش را بگوید. بچه‌ دیگری فقط ساکت بماند و حتی از زبان بدن نیز استفاده نکند). حالا هر کدوم از شما باید به‌نوبت یه کاری رو به نفر بعدی بدین، اما فقط مطابق این دستوراتی که به هر کدوم از شما دادم صحبت کنین. آماده‌این؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) خیلی خُب، بیاین این برج بزرگ رو بسازیم.»

پس از اختصاص دادن زمان کافی برای ساختن برج و ناامیدی آنها از تمام‌کردنش، بگویید: «خیلی سخت بود، مگه نه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) خیلی سخت بود که بفهمیم چی داریم به هم می‌گیم تا بتونیم با موفقیت این کار بزرگ رو انجام بدیم، مگه نه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) اگه من از شما می‌خواستم که بدون فهمیدن همدیگه به این کار ادامه بدین، چی کار می‌کردین؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) احتمالاً می‌خواستین که همین الان برگردید خونه. از اینکه اینجا هستین، خسته می‌شدین، مگه نه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.)»

«خُب، این اتفاقی بود که برای این آدمای توی درِ شِنعار افتاد. اونا از دست همدیگه ناامید شدن و گروه‌های کوچکی درست کردن و تصمیم گرفتن که از اونجا برن و همه جای زمین زندگی کنن (تصویر آنها را در حال ترکِ شِنعار نشان دهید). آیا این چیزی نبود که خدا از همون اول می‌خواست؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) بله، این چیزی بود که خدا می‌خواست. اونا دوباره درباره‌ خدا فکر کردن و تصمیم گرفتن که ازش اطاعت کنن. به‌نظرتون این فوق‌العاده نیست؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) وقتی خدا اونا رو با تغییر دادنِ زبانشون فروتن کرد، اونا بالاخره تصمیم گرفتن که با اطاعت به طرف خدا برگردن. غرورشون باعث شد که خدا رو فراموش کنن، ولی فروتنی اونا رو به طرف خدا برگردوند. خدا دوباره تونست اونا را به‌خاطر این اطاعت برکت بده. خدا این کار رو کرد و به‌خاطر همین که ما امروزه آدمای زیادی رو توی دنیا داریم، چون خدا اونا رو برکت داد.»













بین (تفکر درباره کاربرد آن)

گویید: «حُب، حالا با شنیدن این داستان، فکر می‌کنین که خدا غرور رو دوست داره؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) نه؟ چرا این جور فکر می‌کنید؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) درسته، چون او تصمیم گرفت که زبان‌های زیادی رو بیافرینه کنه تا اونا به‌سختی بتونن با هم حرف بزنن. اگه خدا غرورشون رو دوست داشت، این کار رو نمی‌کرد، درسته؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) اگه این‌طور بود، خدا تلاش‌های اونا رو برای ساختن اون برج بزرگ برکت می‌داد.»

«به‌نظر شما غرور چیه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) می‌دونین معنی غرور چیه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) پاسخ‌های احتمالی: اینکه ما خدا را دوست نداریم. می‌خواهیم معروف باشیم. به خدا پشت می‌کنیم.) همه جواب‌هاتون عالی بودن، اما به‌طور خلاصه، غرور یعنی ما خودمون رو بالاتر از هر چیز دیگه‌ای بدونیم. اینکه اول خودمون رو در نظر بگیریم و فکر کنیم که از اطرافیانمون بهتریم. فقط به خودمون فکر کنیم و این خیلی واضح توی رفتارمون دیده می‌شه.»

«غرور زمانیه که ما فکر می‌کنیم بهتر از دیگران هستیم و در نتیجه، دیگران رو از خودمون کمتر می‌بینیم، تشویق‌شون نمی‌کنیم و بهشون کمک نمی‌کنیم که کارهای بهتری انجام بدن. ما فقط به خودمون فکر می‌کنیم. به‌نظرتون خوبه که فقط به خودمون فکر کنیم؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) نه، خوب نیست. این کار دیگران رو ناراحت می‌کنه و به‌خاطر همین این غرور بده. اما خیلی خوبه که کارهای خوب خودمون یا کارهای خوب دیگران رو تحسین کنیم. درسته؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) این‌طوری ما هنوز نسبت به دیگران حساس هستیم و بهشون فکر می‌کنیم.»

«پس تحسین کارای خوب دیگران، تقریباً مثل فروتنیه. می‌دونین فروتنی چیه؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) این کلمه رو قبلاً شنیدین؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) فروتنی یعنی ما به همون اندازه که به خودمون اهمیت می‌دیم، به دیگران هم اهمیت بدیم و به احساساتشون توجه کنیم. کاری نکنیم که همه توجه رو به خودمون جلب کنیم. کارایی رو انجام بدیم که دوست داریم یا به خوبی از عهده‌اش برمیایم. همیشه سعی کنیم که به دیگران کمک کنیم، اونا رو تو کاراشون تشویق کنیم و براشون ارزش قائل بشیم. این فروتنی واقعیه که به‌خوبی توی رفتارمون نسبت به بقیه دیده می‌شه.»



«برای اینکه این موضوع رو بهتر بفهمین، بیاین با هم به یه نمایش کوتاه نگاه کنیم (شما به برگه نمایش احتیاج دارید. آن را قبل از شروع کلاس به دو نفر از شاگردان بدهید تا آنها بتوانند خود را آماده کنند؛ یا از دو نفر از شاگردان کلاس بخواهید که آن را خوانده و به صورت فی‌البداهه اجرا کنند. همچنین می‌توانید از دو شخص بزرگسال بخواهید که آن را برای کلاس اجرا کنند، اگر چنین اشخاصی را در دسترس دارید). آماده‌این؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند). حُب، تماشا می‌کنیم.»

کار که تمام شد، بگویید: «حُب نظرتون چیه؟ کی توی این نمایش غرور داشت؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند). درسته. چطوری غرور رو نشون داد؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند). پاسخ‌های احتمالی: او موفقیت‌های دیگری را نمی‌دید و مدام به بقیه می‌گفت از همه بهتر است. او دیگری را ناراحت کرد.»

«کی فروتن بود؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند). بله، ... چطور فروتنی رو نشون داد؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند). پاسخ‌های احتمالی: او در مدرسه موفق بود، اما جلب توجه نمی‌کرد و طوری رفتار نمی‌کرد که همه این موضوع را بفهمند. او درونش احساس خوشحالی می‌کرد. به نظرتون خدا و اطرافیان کدوم یکی از این دو تا رفتار رو دوست دارن؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند). بله، درست گفتین، فروتنی.»

«پس ما این هفته چطوری می‌تونیم فروتن باشیم؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند. آنها را بنویسید تا ببینند. پاسخ‌های احتمالی: می‌تونیم نسبت به دیگران مهربان باشیم. دیگران را تشویق کنیم. وقتی خدا و دیگران به ما کمک می‌کنند، از آنها تشکر کنیم. وقتی دیگران به کمک ما احتیاج دارند، به آنها کمک کنیم. می‌تونیم درباره موفقیت‌های خود با دیگران صحبت کنیم، اما مانع از توجه آنها به دیگران نشویم.) همه این جواب‌ها عالی هستن.»

«این هفته شما رو تشویق می‌کنم هر جا که هستین و هر کاری که می‌کنین، سعی کنین که فروتنی رو تمرین کنین. خدا به خاطر تلاش‌هاتون به شما برکت می‌ده. یادتون باشه که همه ما باید برای فروتن شدن تلاش بکنیم؛ چون توی خیلی از کارها ما می‌تونیم رفتار بهتری داشته باشیم و رشد کنیم و آدمای بهتری بشیم. پس ادامه بدین و با فروتنی خودتون، مردم رو متعجب کنید! من می‌دونم که خدا و اطرافیان شما خیلی خوشحال می‌شن!»



دعا برای نیازهای کودکان:

از بچه‌ها بپرسید که چه نگرانی‌هایی دارند و از بچه‌های دیگر بخواهید که برای آنها دعا کنند. نباید هیچ فشار و اجباری وجود داشته باشد. فقط بپرسید که چه کسی داوطلب این کار می‌شود. اگر کسی داوطلب نیست، معلم خودش برای آنها دعا کند. هیچ نیازی کم اهمیت نیست و هیچ کس نباید به خاطر نیازها یا درخواست‌هایش مورد انتقاد یا تمسخر قرار گیرد. وقتی بچه‌ها حرف‌های دلشان را در کلاس مطرح می‌کنند، اطمینان حاصل کنید که در کلاس رفتار محترمانه و توجه وجود داشته باشد. این کلاس باید مکانی امن برای بیان حرف‌های کودکان باشد. همچنین، از بچه‌ها بخواهید موضوعات شکرگزاری و پرستش خود را در میان بگذارند. شاید اتفاقی در هفته رخ داده باشد؛ یا به طریقی متوجه شده‌اند که خدا در زندگی‌هایشان کار می‌کند. فوق‌العاده است که بچه‌ها را تشویق کنید تا از همان سنین کودکی «برکاتی» که در زندگی دارند را ببینند و از خدا تشکر کنند. آن وقت است که آنها می‌توانند به خدا احترامی که لایق آن است را داده و او را با شکرگزاری پرستش کنند.



آیهٔ حفظی:

اکنون زمان خوبی برای یادگرفتن یک آیه است. آنها را تشویق کنید که آن را به خاطر بسپارند. (آیهٔ حفظی، همان آیهٔ کتاب مقدس است که در بالا عنوان شد).

بَبر (آن را در عمل به کار ببرید)

کاردستی برج فروتنی

شما به تکه‌های کاغذ رنگی و یک مقوای سفید نیاز دارید تا کاغذها را بر روی آن بچسبانید، قیچی، مداد و خودکار و چسب.

وسایل را نشان داده و بگویید: «امروز همه ما می‌خوایم برای خودمون برج‌هایی رو با وسایلی که اینجاست، بسازیم. شما می‌تونین اون رو هر چقدر که می‌خواید بلند بسازین یا قشنگ کنین. اما به جای توجه کردن به خودمون، می‌خوایم که توجه ما به خدا باشه. می‌دونین چطوری؟ (اجازه دهید که پاسخ دهند.) حُب، ما می‌خوایم روی هر «بلوک» بنویسیم که چطور می‌تونیم در مقابل خدا فروتن باشیم و این فروتنی رو به دیگران نشون بدیم. من تشویق تون می‌کنم که هر چی رو که به فکرتون میاد بنویسین.»

«شاید بعضی از چیزهایی که گفتیم به فکرتون برسه. البته کمک هم می‌تونین بگیرین. من خوشحال میشم که بهتون کمک کنم که به بعضی از این راه‌ها فکر کنید. یادتون باشه، اگه نمی‌تونین بنویسین، اونا رو نقاشی کنین. هر چی که براتون راحت‌تره، همون رو انجام بدین. حُب، بفرمایید (وسایل را بین آنها تقسیم کنید). فروتنی مبارک! (به آنها اجازه دهید که برج خودشان را بسازند و نظراتشان را درباره راه‌هایی برای نشان دادن فروتنی را بر روی بلوک‌ها بنویسند).»

وقتی کارشان تمام شد، بگویید: «بیاین امروز که به خونه میرین، فروتنی رو در برابر خدا و اطرافیانمون تمرین کنین. مطمئنم که از پیش بر میاین! هفته دیگه می‌تونین به ما بگید که چی کار کردین و چطور پیش رفت. اگه راه‌های بیشتری برای فروتنی به فکرتون رسید، می‌تونین برج‌تون رو توی خونه بلندتر کنین. ببینیم کی می‌تونه برج بلندتری بسازه...»



فعالیت‌های اضافه:

- نقاشی کردن، به جای استفاده از تصاویر کتاب داستان
- سرودهایی که با آن بتوانید حرکات مخصوص بسازید. مثلاً در جایی دست بزنید، پای بکوبید، با تغییر حالت صورت احساسی را نمایش دهید و... .
- استفاده از لیوان یا کارت برای خانه سازی
- مسیر مارپیچ در برج
- آیه حفظی را بر روی یک بلوک کاغذی بزرگ یا جعبه‌های مقوایی بنویسید. از آنها بخواهید که این برج را با مرتب کردن این بلوک‌ها بسازند و به طور عمودی تکمیل کنند.
- از آنها بخواهید که برجی ساخته و بعد با ضربه‌ای آن را خراب کنند. درحالی که این برج را ساخته و خراب می‌کنند، دربارهٔ غرور و فروتنی صحبت کنید.

راهنمایی‌هایی برای تنظیم فعالیت‌ها بر اساس سنین پایین‌تر یا بالاتر:

برای زیر ۴ سال:

برج خود را نقاشی کنند. به جای نوشتن بر روی بلوک‌ها، راه‌های نشان دادن فروتنی را نقاشی کنند یا نظر آنها را دربارهٔ فروتن بودن پرسیده و آن را برایشان بنویسید.

برای بالای ۱۱ سال:

از آنها بخواهید که احوال‌پرسی ساده‌ای را در یک زبان جدید بسازند و آن را در کلاس ارائه دهند. سپس از آنها بخواهید که تمرین کرده و با این زبان جدید با یکدیگر صحبت کنند. نمایش خود را برای نشان دادن غرور خوب و غرور بد بسازند.



ارزیابی درس: خودآزمایی

- ۱- آیا بچه‌ها قادر بودند به شما بگویند گناه آدم و حوا چه بود و چرا گناه بود؟
- ۲- آیا آنها مفهوم انتخاب و پیامدهای آن را فهمیدند؟
- ۳- آیا بچه‌ها درباره انتخاب‌های درست و غلط فکر کردند؟ اینکه چه کاری باید انجام دهند تا انتخاب‌های درستی داشته باشند؟
- ۴- آیا بچه‌ها بدون کلافگی قادر به انجام فعالیت‌ها بودند؟ یا وقت کافی نداشتند؟
- ۵- آیا توانستند کاردستی را خودشان بدون دخالت معلم تکمیل کنند؟ (کمک کنید، اما دخالت نکنید.)
- ۶- بچه‌ها تا چه حد توانستند به موضوع توجه کنند؟ آیا به نظر می‌رسید از انجام این فعالیت گیج شده‌اند یا به آن علاقه‌مند بودند؟
- ۷- آیا بچه‌ها با آگاهی نسبت به مفهوم گناه و تسلی به‌خاطر امیدی که خدا به ما می‌دهد، یعنی نجات از گناه توسط قربانی پسرش عیسی، به خانه رفتند؟



تکلیف در منزل برای کودکان

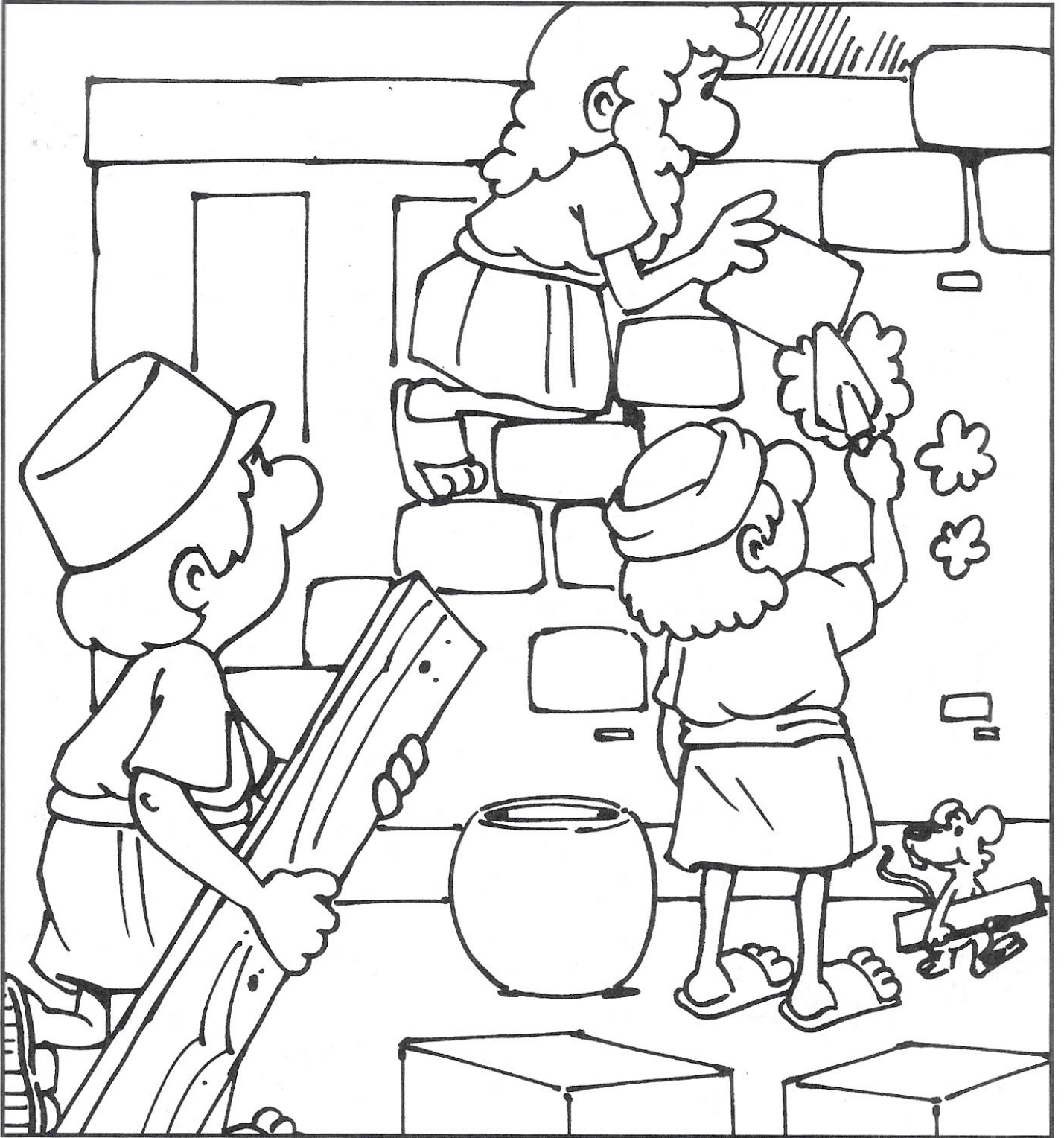
- دیگران را با بیان این مطلب که چقدر برای خدا و برای شما خاص هستند، تشویق کنید. به چیزهایی فکر کنید که آنها را از بقیه متمایز می‌کند. خدا را به‌خاطر خلقت و چیزهایی که از آن لذت می‌برید، شکر کنید.
- آیهٔ حفظی را به‌خاطر بسپارند (در این قسمت، جایزه آنها را تشویق می‌کند).



خدا حافظی:

سرود خدا حافظی











فعالیت(های) مربوط به بخش بین

۶:۱۳ ، ۲۷ / ۱۱ / ۲۰۱۸ بعدازظهر

نمایش کانون شادی بچه ها - فروتن مثل عیسی

فروتن مثل عیسی

بخش ۱: مریم، یک دانش آموز جوان و بااستعداد است که یاد می گیرد که همه ما باید مثل عیسی فروتن باشیم.
(نمایش چهار نفره: مریم، مهران، علی و مینا).
نوشته آندریا و میمر Andrea Wehmeyer

موضوعات:

پیروی از عیسی، فروتنی



وسایل:

کتابهای مدرسه (اختیاری)
برگه نمایش

زمان:

تقریباً ۱۲ دقیقه

(مریم و مهران در راهروی مدرسه یکدیگر را می بینند)

مریم: سلام مهران! حدس بزن که من امروز چی کار کردم؟

مهران: سلام مریم! چی؟ امروز چی کار کردی؟

مریم: من هر سه تا امتحانم رو ۲۰ شدم! اونقدر کارم خوب بود که یک جایزه گرفتم! هیچ کس نمره ای به این خوبی نگرفته بود!

مهران: آفرین! تبریک می گم مریم! چه امتحانهایی... (مریم حرفش را قطع می کند)

مریم: من یکی از بهترین دانش آموزهای مدرسه هستم!



مهران: تو خوبی! نمره تو توی.... (مریم حرفش را قطع می کند)

مریم: می دونم، من خوبم! اما ممنون که اینو میگی! من خوبم، من خوبم، آه آره من خوبم.

(علی و مینا به مریم و مهران می پیوندند)

علی: چه خبره؟ شما به خاطر چیزی خوشحالید؟

مهران: خُب، به جورایی. مریم نمره ۲۰.... (مریم حرفش را قطع می کند)

مریم: من توی همه امتحانها نمره ۲۰ گرفتم! این امتحانها خیلی سخت بودند!

علی: آفرین!

مریم: آره، آفرین!! من بهترین دانش آموز مدرسه هستم.

مینا: بهترین؟ من نمی خوام ناراحت کنم، اما چند نفر دیگه هم هستند که نمره های بیشتری گرفتن... مثل... (مریم حرفش را قطع می کند).

مریم: (با صدای بلند آه می کشد) باشه، چند نفر دیگه هم هستن که نمره های بهتری گرفتن، اما من توی همه امتحانها ۲۰ گرفتم! من هنوز هم یک دانش آموز خیلی خوب هستم!

مهران: مریم، ما هیچوقت نگفتیم که تو دانش آموز خوبی نیستی.

علی: مریم، میشه من به عنوان یک دوست، یک چیزی بگم؟

مریم: خُب، حتماً، بگو.

علی: تو خیلی.... مغرور هستی!

مریم: چی! من! مغرور؟ نه نیستم. من مغرور نیستم! اصلاً!

(مهران، علی و مینا، با حالت سؤالی به مریم نگاه می کنند)

مریم: شماها مغرور هستید. ببینید چطوری به من نگاه می کنید!

مینا: مریم، یادت میاد که یکشنبه درباره فروتنی چی یاد گرفتیم؟

مریم: فکر کنم، من.... فروتن هستم.

مهران: مریم، یادت میاد که معلمون درباره فرق بین غرور و فروتنی چی گفت؟



مریم: نه، یادم نمیاد.

مهران: مغرور بودن، یعنی همه جلال و توجه رو به طرف خودت جلب کنی....

علی: ... و فروتن بودن، اینطور نیست.

مینا: فروتنی یعنی خدا رو جلال بدیم و سعی کنیم که همه توجهات رو به طرف خودمون جلب نکنیم. کارهایی رو انجام بدیم که خدا رو خشنود می کنه. خدا مرکز توجهه... نه تو!

مریم: خُب... فکر کنم که من کمی مغرور بودم.

(مهران، علی و مینا خندیدند)

مهران: خُب بچه ها، من باید برم. من باید فردا برای امتحانم درس بخونم.

علی: من هم همینطور، فردا می بینمتون.

(مهران و علی می روند)

مریم/مینا: خداحافظ، فردا می بینمتون.

مینا: مریم می دونی، مهران فروتن بود.

مریم: منظورت چیه؟ چطوری؟

مینا: مهران بالاترین نمره مدرسه رو گرفته.

مریم: چی؟ مهران بالاترین نمره رو گرفته؟ وقتی من داشتم پُر می دادم که بهترین دانش آموز هستم، اون چیزی نگفت!

مینا: نه چیزی نگفت، او خیلی فروتنه.

مریم: (آه می کشد) من می خوام یاد بگیرم که مثل او فروتن باشم!

مینا: او از عیسی یاد گرفت که فروتن باشه! خُب، فردا می بینمت مریم!

مریم: بله... فردا می بینمت.

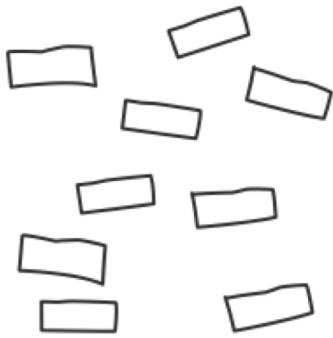
(مینا می رود و مریم تنها می ماند)

مریم: (به تماشاچیان نگاه می کند) من واقعاً باید یاد بگیرم که مثل مهران و مثل عیسی فروتن باشم! شما چطور؟ شما مثل من هستید، یا مثل مهران؟ شما می خواهید مثل کی باشید؟



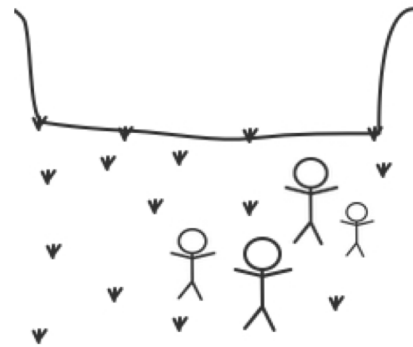
طراحی داستان

آجر بکشید



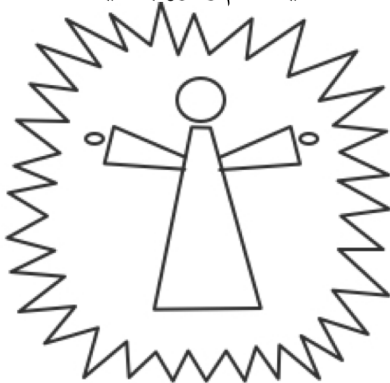
۲

برای نشان دادن دشت، با ترسیم چند خط، آدم و علف بکشید



۱

با استفاده از چند دایره و مثلث، یک آدم و نور بکشید



۴

یک برجی که از آجر ساخته شده، بکشید



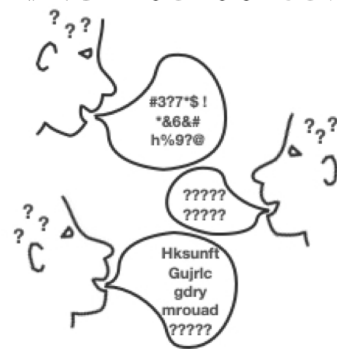
۳

کره زمین را به همراه چند آدم و چند فلش بکشید



۶

چند صورت کشیده و زبانهای عجیبی را بنویسید که گجی و سردرگمی را نشان بدهید



۵



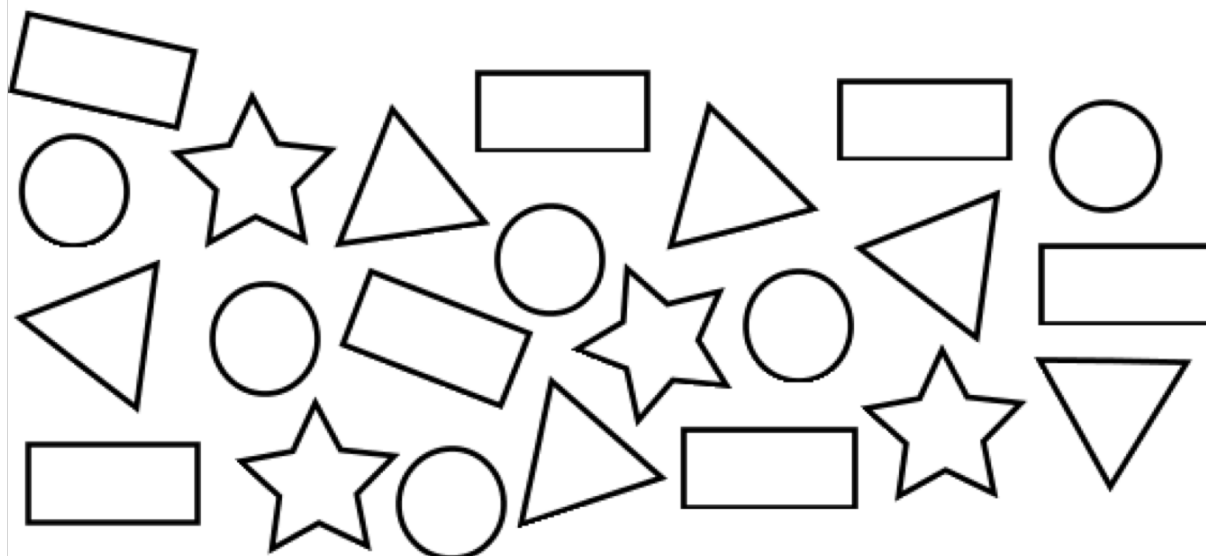
بنای سرگردان



همهٔ شکل‌های زیر با هم مخلوط شده اند!

به این بنا کمک کنید که 7 بلوکِ مستطیل شکل را پیدا کند.

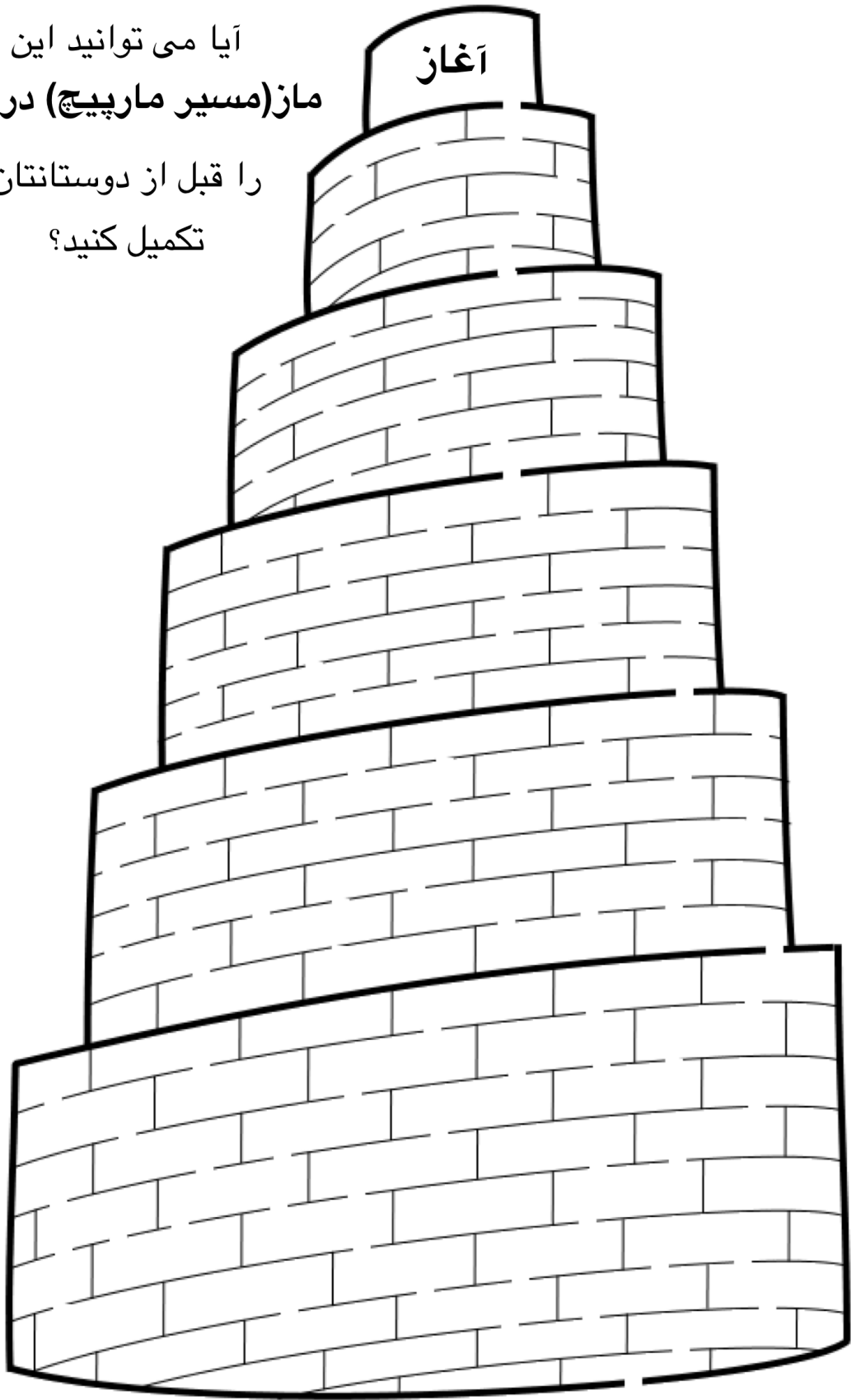
وقتی آنرا پیدا کردید، با رنگ قرمز، رنگ کنید.





آیا می توانید این
ماز (مسیر مارپیچ) در برج

را قبل از دوستانتان
تکمیل کنید؟

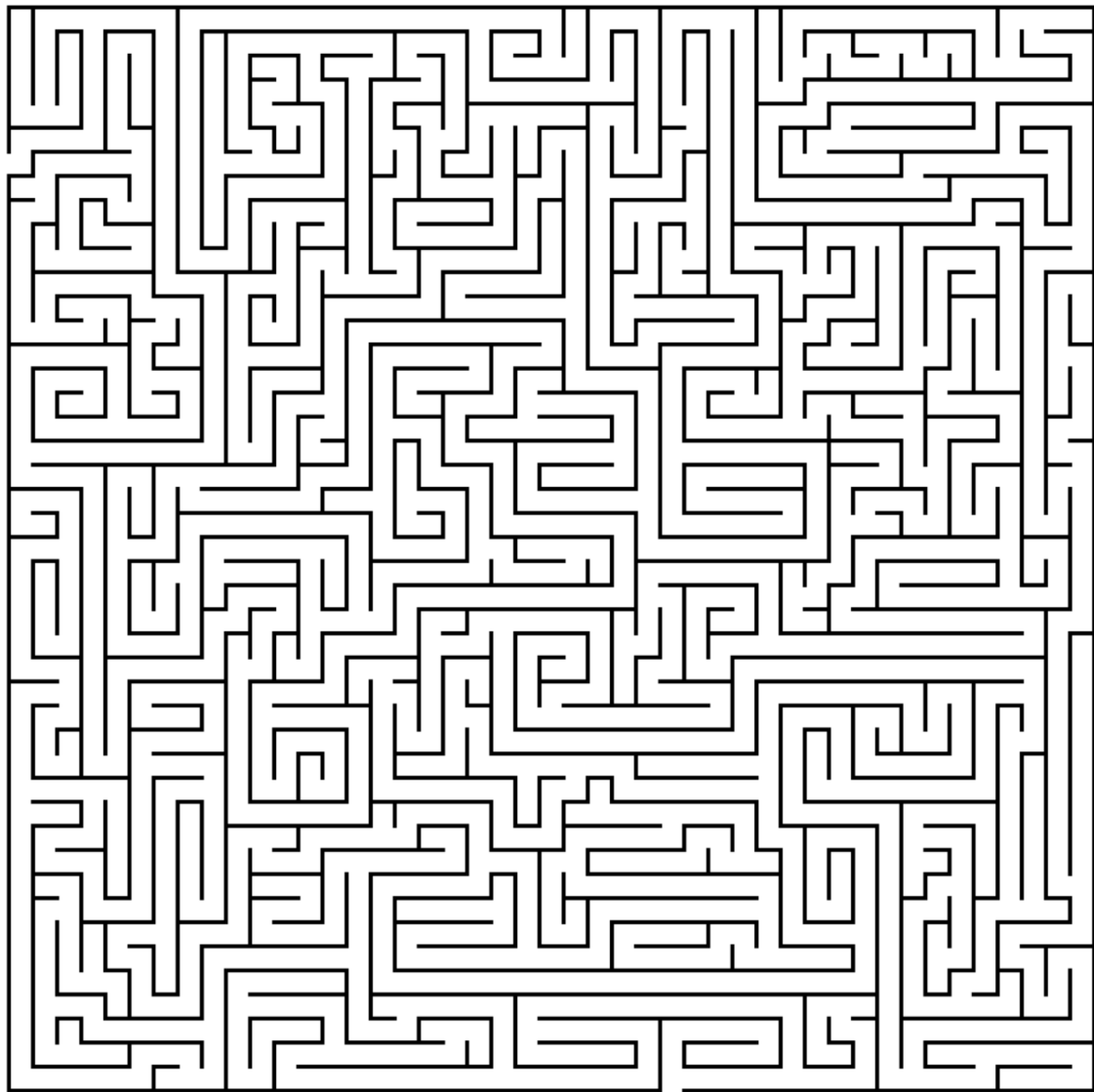




مراقب باشید که گرفتارِ غرور نشوید



آغاز





منابع

راهنمای طراحی داستان با کمک

Kids Time Curriculum God's Big Picture Leaders Guide, Copyright 1999 by Gospel Light, Ventura CA, USA, 93006 (نباید برای تبلیغات بازرگانی، آگهی یا فروش یک محصول یا خدمات به کار رود).

تصاویر داستان برگرفته از

The Gigantic Book of Bible Stories, Copyright 2013 by Tyndale House Publishers Inc., Carol Stream Illinois, USA, 60188

تصاویر رنگ آمیزی برگرفته از

Bible Story Coloring Pages, by Gospel Light, Venture CA, USA, 93006, Illustrated by Chizuko Yasuda. تمامی حقوق محفوظ است (نباید برای اهداف بازرگانی، به منظور کار در کلیساها و (سازمان‌های مسیحی به کار رود).

نمایش غرور در مقابل فروتنی، برگرفته از

<https://www.kidssundayschool.com/gradeschool/skits/humble-like-jesus>

مسیرمارپیچ برگرفته از

Kidssundayschoolplace.com

www.shutterstock.com

برخی از تصاویر خودخواهی و عدم خودخواهی، برگرفته از

Dreamstime.com

